

● مطلب زیر اظهار عقیده يك خارجی محقق از تیب ایرانی در زمان پیشین است ، با وجود اختصار تصویرگویی از خلیقات اجداد ما در یگزمان از تاریخ است . البته تحولات اجباری تمدن تغییرات محسوسی در احوال هرملتی بوجود میآورد ، و ایرانی امروز قهراً تفاوت بسیار با ایرانی زمان شاه عباس دارد . بهمین جهت ما از یاران صاحب نظرمان تقاضا داریم پس از خواندن خلاصه زیر که از کتاب (درواه هند) نوشته دانشمند محترم آقای دکتر فخرالدین شادمان نقل میشود ، راجع به خلیقات يك ایرانی امروزیته تمام نمائی تهیه نموده و برای استفاده هم‌مشریان بدفتر مجله بفرستند .

اینکار گرچه ظاهراً ممکن است يك تفنن ادبی بنظر بیاید ولی درحقیقت فوق‌العاده مفید و برای ناظران به مسائل ایران قابل استفاده میباشد .

(مجله مسائل ایران)

«ایرانیان وقتی قادرند بهیچ چیز قانع نیستند و پادشاهی»
 «روی زمین را کوجکترین پاداش دلاوری خود می‌پندارند پس»
 «با چنین مردمانی جز بادب و فروتنی سخن گفتن از خامیست.»
 «خان ایران نواب یا راجه هندوستان نیست که زود فریفته شود»
 «و گول بخورد - برای بدام آوردن يك دهقان این سرزمین هم باید»
 «دقیقه‌ها و نکته‌های فراوان بکار برد چرا که میان ایرانی سیاه»
 «چشم و هندوستانی سیاه پوست تفاوت تفاوت از زمین تا آسمانست»
 «زن و مرد ایرانی دست‌باز دارند، مسرف و مبدزند و بفکر»
 «فردا نیستند و سیم وزر را برای خرج کردن و خوش گذرانی»
 «میخواهند نه پس انداختن و نفع بردن . پس چنانکه ما انگاشته»
 «بودیم بیول دل نمی‌بندند زیرا ملتی که نتواند پول را نگاه‌دارد»
 «بآسانی از آن میگذرد من خود بیش از صدبار شنیده و بکرات»
 «دیده‌ام که در ایران يك روزگدائی توانگر شده و مال‌داری تنگدست»
 «گشته است. کسی که امروز خانه و باغ و بوستان و کتیز و غلام دارد»
 «ممکن است فردا بنان شب محتاج باشد. چنین مرد دارنده‌ای که»
 «بینوا میشود با يك عالم صبر و تحمل بار سختی‌های زندگی را»
 «میگذرد و بقیه عمر را در صحبت درویشان بخواندن شعر و دعا»
 «میگذراند. درمان آن تذبذب و اسراف این تسلیم و رضاست. خلاصه،»
 «نمیتوان دانست که قدر و ارزش سیم و زر نزد این قوم تیزهوش»
 «عشرت طلب چیست. از جاه‌پرستی و عزت خواهی ایشان غافل»

«نباشید . زنهار نگوئید و ننویسید چیزی که بر آنهاگران آید و تا»
 «میتوانید ایشان را بالقاب بخوانید و در هر موقع بهانه ای بستائید.»
 «شاه ایران کاردانیست با تدبیر، خوی رعیت را خوب»
 «میشناسد و دریافته است که ساکنان این مملکت همیشه چشم»
 «براهند تا پیشرو بیباکی بیاید و دستشان را بگیرد و همپای آنها»
 «شود و در این حالت است که ایرانیان راه پنجاه ساله را پنجساله»
 «طی میکنند.»

«خدا میداند که بعد از شاه عباس کار ایران بکجا خواهد»
 «کشید . بیاد دارم در کاغذی بشما نوشته ام که هنوز فکر ملی بآن»
 «معنائی که مقصود ماست در این سرزمین بوجود نیامده است.»
 «ایرانی آسایش خواه زودتر از هر کس رنگ زمانه می پذیرد . با»
 «سلطان دلیر جهانگیر بفتح مصر و هند میرود، در عهد شاه عشرت»
 «پرست خیال باف و تن آسان میشود، پیشامدهای زودگذر هم دراو»
 «کارگرمی افتد . یکروز از سر اخلاص نماز بجا می آورد، قرآن»
 «تلاوت میکند ، دعا میخواند و بخود میدمد و روز دیگر بزمین و»
 «آسمان دشنام میدهد.»

«ملت ایران در کف شاه بقلم نقاش میماند که با آن صورت»
 «فرشته و شکل دیو هر دو میتوان کشید اگر صورتگر استاد و زبر»
 «دست باشد آفریده قلمش بکمال هنرمندی آراسته است و اگر»
 «دستی لرزنده نگارنده شود ناچار هر چه رسم کند ناخوب و»
 «نادرست خواهد بود . باری، اکنون که شاه ایرانیان را بترقی»
 «راهنماست و میخواهد کشتی های پرتقالی را از آبهای خلیج فارس»
 «بیرون کند ما نیز باید گوشه این کار را در دست بگیریم و پرتقالیها»
 «را بوطن عزیزشان روانه کنیم.»

وبازهم شرح حال يك انگلیسی در همان
زمان بقلم يك ایرانی از کتاب راه هندبقلم
جناب دکتر فخرالدین شادمان نویسنده
معروف .

«علمای بزرگ و سیاحان که در اوضاع و احوال بلاد و عباد»
«رساله‌ها و کتابها نوشته‌اند بلده انگلیس را چنانچه شاید و باید»
«توصیف نکرده‌اند . در مصنفات خویش سطری سه یا چهار»
«مینگارند و از آن میگذرند . صالح بن عبدالرحمن حجازی در کتاب»
«مشهور «مرأة البلاد» نوشته است : «مدینه انگلیس را هشتاد»
«درجه طول و سی و نه درجه معین کرده‌اند . از اقلیم چهارم خارج»
«و در اقلیم پنجم داخل باشد . طالع این شهر برج میزانست . در»
«صورت کف الجوزاء یا ستاره شعری هنگام عبور در سیزده درجه»
«سرطان اشتراکی دارد . همچنین بسیزده درجه یا برج جدی»
«مقابله میکند . عمر مردم این ناحیت بسبب بعضی دلائل نجومی»
«طولانی میشود .»

«حمید بن کافور بن شریف السیاح در «الاقطار» آورده است»
«که : «انگلیس» جزیره ایست در مشرق جابلسا و سالیان دراز مکان»
«دیوان بود تا آنکه قومی از اولاد یافت بن نوح بحیله و تزویر بدانجا»
«راه یافتند و دیوان را بدریا انداختند و خود جانشین آنان شدند.»
«اما چهارصد تن از خطر غرق جان بدر بردند و شب هنگام بجزیره»
«بازگشتند . صبحگاه که انگلیسی‌ها آنها را دیدند سخت ترسیدند»
«و از بیم هرآسی که داشتند اراضی وسیع بدیوان بخشیدند . کم کم»
«دیو زادگان بخوی و روش سکنه جزیره آشنا گشتند و اکنون در»
«همه‌جای این جزیره عزیز و محترمند و لرد نام دارند . گویند قبر»
«شاروچ نبی در آن جاست والله اعلم بالصواب.»

«آنچه در باب انگلیس نوشته‌اند همه از این قبیل است»
«ولیکن مرا که در جمع علما چیزی میگیرند و بگفته‌ام اعتماد دارند»
«نشاید در حضرت نواب جز بدرستی و تحقق سخن راندن . خاصه»
«که امروز جسارت قوم بی‌باک انگلیسی بجائی رسیده است که تا»
«این قطار هم آمده‌اند و پس ، بر ماست که هر چه خوب تر ایشان را»
« بشناسیم و بدانیم که حریف کیست و راه چاره چیست .»

- «مکانی را که بظط انگلیس یا انگلستان میخوانیم دراصل»
 «انگلند نام دارد و آن ازدو کلمه مرکبست یکی انگ بر وزن خنگ»
 «و دیگری لند بروزن بند . در زبان انگلیسی انگ دیوانه ولند زمین»
 «است و آن سبب این جزیره را در ابتدا سرزمین دیوانگان نامیده اند»
 «که ساکنانش هرگز در يك جا قرار نگیرند و سرنوشت»
 «خویشان را بامید سودی نامعلوم بدست موجهای خروشان دریا»
 «دهند و برای تحصیل مال سختی های غربت و خطر سفر برخود»
 «روا دارند.»
- «با وجود این احوال سکنه انگلند مردمانی با حزم و دور»
 «اندیشند ، درچوگان بازی و شناوری و سواری و کشتی رانی زبر»
 «دستند . سرخ قام و بلند قد و تیزرو و ترش دوی و کج طبعند .»
 «ازچپ براسب مینویسند . در سرمای سخت زمستان هم تا یکدیگر»
 «را بینند کلاه از سر برمیدارند در نفع جوئی چندان حریصند که از»
 «لفت دزدی هم نمیگذرند مثلا مادر را «مزر» و برادر را «برزر» و»
 «دختر را «دوتر» و گاو را «کو» و ابرو را «آی برو» میگویند.»
- «پیرمرد شصت ساله انگلیسی هم چون طفلی هفت ساله»
 «بازی میکند . برای ستر عورت پارچه ای که بقدر نیم شلوار هم»
 «نیست بخود می پیچید ، پیراهنی آستین کوتاه بپوشد و خندان»
 «خندان بی هیچ شرم و حیائی برابر هزاران هزار تماشاچی بدنبال»
 «توپ میدود . شکر خدا را که بمسلمانان سنگینی و وقار عطا کرد تا»
 «مانند جزیره نشینان انگلند انگشت نمای خلق نباشند . لله الحمد»
 «حمدالشاکرین .»
- «اگرچه باورکردنی نیست ولیکن من بچشم خویش در»
 «سیاحت نامه ای خواندم که مرد انگلیسی بیش از يك زن نمیگیرد»
 «و عمر عزیز را با يك همخوابه بسر میبرد.»
- «از عجایب رسوم این ناحیه آنستکه دختر شوهر دار را»
 «بنامی که پدر و مادر بوی نهاده اند نمیخوانند و براواسم شوهرش»
 «را میگذارند . مثلا دختری که کلارا نام دارد وقتی بخانه شوهر»
 «رود دیگر او را کلارا نمیخوانند و اگر اسم شوهرش وود باشد ویرا»
 «میسیز وود یعنی زن وود می نامند.»
- «در بی عفتی چنانند که دختر برابر پدر و مادر و شوهر»
 «برمیخیزد و مردی را که شاید چهار پنج بار بیشتر ندیده است»
 «در آغوش میکشد و با هزار غمزه و ناز با او میرقصد و درگوش او»
 «اسرار عشق و محبت میگوید ...»